



Compensation and Requirement: The Base of Interaction and Respect

'Ali Mohammad Yathrebi Qomi 

Department of Energy Law and International Trade, College of Farabi, University of Tehran, Qom, Iran. Email: Yasrbi@ut.ac.ir

ARTICLE INFO

Article type:
Research Article

Article History:
Received August 11, 2022
Revised September 19, 2022
Accepted October 22, 2022
Published online 26 June 2023

Keywords:
Requirement of Interaction,
Religions,
Subject Rights,
Denominations.

ABSTRACT

In the following research, one of the important rules of jurisprudence has been studied, its proofs have been cited in the Book, Tradition, Reason, and Consensus, and the opinions of jurists have been presented in this regard, and results have been reached in the field of conflict resolution of religious rulings and even topical laws. According to the rule of obligation, not only the followers of religions and denominations can be required to adhere to their beliefs and requirements, but also the effects of correctness can be applied to their actions where it is related to them. Another point is that the proofs of the rule are connected to the public and the way of thinkers also includes adherence to the subject laws of human beings towards each other. Another finding of this study is that the mentioned rule can be deduced by referring to the Book. Jurists such as Sheikh Tusi, Ibn Idris, Allameh Helli, Seyyed 'Ali Tabatabaie, Feiz Kashani, Maraghi and Naraqi have cited the rule in many cases. The number of hadiths related to the rule is also high enough to trust the issuance of the narration, especially on the basis of those who consider it sufficient to trust the issuance of a single report. Obligation has been considered in different jurisprudence chapters, regardless of the open or closed point of view of jurists, and if we are not satisfied with the rule of obligation, we can use two rules close to it, one is the rule of compensation and the other is the rule of acknowledgment and respect. The compensation is of two types: first, personal compensation that is created between two people; Second, general compensation is a kind of conflict and compensation between Muslims and polytheists, not between one person and another person, which is performed about both the obligator and the obligated. It should be mentioned that this article is organized in the framework of traditional and dynamic jurisprudence and with a descriptive-analytical method.

Cite this article: Yathrebi Qomi, A. M. (2022-23). Compensation and Requirement: The Base of Interaction and Respect. *Private Law*.19 (2), 427-435. Doi: <http://doi.org/10.22059/jolt.2022.350041.1007137>



© 'Ali Mohammad Yathrebi Qomi. **Publisher:** University of Tehran Press.
DOI: <http://doi.org/10.22059/jolt.2022.350041.1007137>



مقاصه و الزام؛ مبنای تعامل و احترام

علی محمد یثربی قمی

گروه حقوق انرژی و تجارت بین‌الملل، دانشکده حقوق، دانشکدگان فارابی دانشگاه تهران، قم، ایران. رایانامه: Yasrbi@ut.ac.ir

اطلاعات مقاله

چکیده

نوع مقاله:

پژوهشی

تاریخ‌های مقاله:

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۵/۲۰

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۱/۰۶/۲۸

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۷/۳۰

تاریخ انتشار: ۱۴۰۲/۰۴/۰۵

کلیدواژه:

ادیان،

الزام تعامل،

حقوق موضوعه،

مذاهب.

در پژوهش پیش رو یکی از قواعد مهم فقهی مطالعه شده، ادله آن در کتاب و سنت و عقل و اجماع مورد استناد قرار گرفته، آرای فقیهان در این زمینه مطرح شده، و به نتایجی در زمینه حل تعارض احکام دینی و مذهبی و حتی قوانین موضوعه دست یافته است. بر اساس قاعده الزام، نه تنها پیروان ادیان و مذاهب را می‌توان بر باورها و مستلزماتشان الزام کرد، بلکه می‌توان در اعمال خود در آنجا که به آن‌ها مرتبط می‌شود نیز آثار صحت را بر اعمال ایشان جاری ساخت. نکته دیگر اینکه ادله قاعده مشعر به عموم است و سیره عقلا التزام به قوانین موضوعه بشری در ارتباط با یکدیگر را در بر می‌گیرد. از دیگر یافته‌های این مطالعه این است که قاعده یادشده با استناد به کتاب نیز قابل استنتاج است. فقیهانی هم چون شیخ طوسی، ابن‌ادریس، علامه حلی، سید علی طباطبایی، فیض کاشانی، مراغی، و نراقی در موارد فراوان به قاعده استناد کرده‌اند. شمار روایات مرتبط با قاعده نیز چندان هست که وثوق به صدور روایت حاصل شود؛ به‌ویژه بر مبنای کسانی که در حجیت خبر واحد وثوق به صدور را کافی می‌دانند. الزام، صرف‌نظر از دیدگاه باز یا بسته فقیهان در ابواب مختلف فقهی مورد توجه بوده است و اگر به قاعده الزام هم قانع نشویم، می‌توان از دو قاعده نزدیک به آن بهره برد که یکی قاعده مقاصه نوعی و دیگر قاعده اقرار و احترام است. مقاصه بر دو نوع است: اول، مقاصه شخصی که بین دو شخص ایجاد می‌شود؛ دوم، مقاصه نوعی که معارضه و مقاصه بین مسلمین و مشرکین است، نه بین فردی با فرد دیگر که هم درباره ملزم جاری است هم درباره ملزم. گفتنی است این مقاله در چارچوب فقه سنتی و پویا و با روش توصیفی-تحلیلی سامان یافته است.

استناد: یثربی قمی، علی محمد (۱۴۰۱). مقاصه و الزام؛ مبنای تعامل و احترام. حقوق خصوصی، ۱۹ (۲) ۴۲۷-۴۳۵.

DOI: <http://doi.org/10.22059/jolt.2022.350041.1007137>

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.

© علی محمد یثربی قمی.

DOI: <http://doi.org/10.22059/jolt.2022.350041.1007137>

مقدمه

«قاعده الزام» از قواعد فقهی است که در شمار قواعد بین‌المللی اسلام است. در واقع این قاعده جزء قواعد عمومی با تکیه بیشتر بر «قواعد حقوق بین‌الملل» است. مراد از این قاعده الزام صاحبان مذاهب دیگر است به آنچه بنا بر مذهب خویش به آن باور دارند. فقیهان امامیه این قاعده را درباره اهل سنت مجری دانسته‌اند. اما برخی آن را بین ادیان و حتی سایر باورمندان و ملتزمان به قوانین حاکم بر جامعه خویش جاری و ساری می‌دانند. پرسش اصلی نوشتار پیش رو این است که قاعده الزام چه معنا و مفهومی دارد؟ مجاری و ادله اثبات‌کننده آن کدام است؟ آیا افزون بر تعامل بین مذهب امامیه و اهل سنت در دیگر ادیان الهی یا قوانین موضوعه نیز جاری است؟ پیش‌انگاره نگارنده پاسخ مثبت به این پرسش‌هاست که در ادامه به طور مستند و مستدل بدان‌ها خواهیم پرداخت. بدین ترتیب، قاعده الزام از جایگاهی ویژه در فقه استدلالی برخوردار است و بر اساس دیدگاه برخی از پژوهشگران به باب خاصی اختصاص ندارد. بسیاری از فروع هم‌زیستی فقهی در معاملات، عقود، ایقاعات، و عبادات باید ذیل این قاعده بررسی شود. نخستین فقیهی که به مضمون این قاعده فتوا داده است شیخ طوسی در کتاب تهذیب الاحکام است. شیخ تصریح می‌کند که اگر فرد سنی مذهب همسر خود را، بدون رعایت شرایط معتبر در طلاق، طلاق دهد، چون خود به چنین طلاق باور دارد، جدایی حاصل می‌شود و آثار صحت بر آن بار می‌شود و او ملزم به چنین آثاری است. فقیهان دیگر هر یک در جای خود در ابوابی از فقه به این قاعده استناد کرده‌اند.

این تحقیق با رعایت چارچوب فقه سنتی و پویای جواهری به روش تحلیلی-توصیفی سامان یافته است و از جهت پیشبرد مبانی و اهداف فقهی تحقیقی بنیادی و به لحاظ کاربرد حقوقی و تقنینی و نیز آشنایی بیشتر دانشجویان فقه و حقوق پژوهشی کاربردی تلقی می‌شود.

گفتنی است در نگارش این مقاله از کتاب‌های القواعد الفقهیه بجنوردی، عوائد الایام فاضل نراقی، عناوین الاصول میر عبدالفتاح مراغی، و تقریرات آیت‌الله سیستانی به قلم سید محمدعلی ربانی و حاج شیخ محمدجواد فاضل لنکرانی در موضوع قاعده الزام به طور مستقیم و غیر مستقیم استفاده شده است.

لزوم در لغت و اصطلاح

الزام از ماده لزوم به معنای مصاحبت دائمی یک شیء با شیئی دیگر است یا پیوستگی یک چیز با چیز دیگر به طور دائم. الزام به معنای کاری را به کسی واجب کردن و او را به آن ملزم کردن است. التزام، ملازم، و ملزم شدن به امری یا مالی و آن را به عهده گرفتن و دست به گردن شدن است (طریحی، ۱۴۱۶: ج ۶، ۱۶۲؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۲۴۰). اما الزام در اصطلاح بدین معنا است که اگر معامله یا عقدی برابر مذهب عامه به صورت صحیح واقع شود، هر چند طبق مذهب امامیه به صورت صحیح نباشد، بر اساس قاعده الزام، فرد شیعی می‌تواند آثار صحت را بر آن جاری سازد و او را به پذیرش مقتضای عملش الزام کند.

مستندات قاعده الزام

قرآن

۱. «وَلْيَحْكُمْ أَهْلَ الْأَنْجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ.» (مائده / ۴۷)؛ اهل انجیل باید به آنچه خدا نازل فرموده است حکم کنند و کسانی که به آنچه خدا نازل کرده است حکم نکنند خود فاسق و گناهکارند. در آیه شریفه، احتمالات فراوانی مطرح است که ورود به جزئیات آن در این مجال نمی‌گنجد. آنچه بر قاعده مورد بحث دلالت دارد این است که اهل انجیل باید به آنچه خداوند در کتاب آسمانی آن‌ها نازل کرده است حکم کنند که اگر آیه را این‌گونه معنا کنیم با قاعده الزام سازگاری دارد.

اگر بر این باور باشیم که انجیل دارای احکامی بوده است (که از ظاهر آیه نیز چنین برمی‌آید) اهل انجیل باید به آن احکام عمل می‌کردند. خداوند امر می‌کند که پس از نزول قرآن و آمدن دین اسلام چنانچه اهل انجیل دین اسلام را نپذیرند و توفیق عمل به اسلام را نیابند باید برابر احکامی که در کتابشان آمده است حکم کنند. استاد محمدجواد مغنیه در تفسیر این آیه آورده

است که خدای سبحان امر می‌فرماید که هر کس به دینی متدین و به کتابی از کتاب‌های آسمانی مؤمن است باید به آن عمل کند و خود را به احکام آن ملزم شمارد: «قد امر الله سبحانه کل من یدین بدین و یؤمن بکتاب من کتب الله سبحانه ان یعمل به و یلزم نفسه باحکامه.» (مغنیه، ۱۳۲۴: ج ۳، ۶۴).

۲. «وَمَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ الْإِسْلَامِ دِینًا فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِی الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِینَ.» (آل عمران / ۸۵)؛ هر کس جز اسلام دین دیگری را بجوید هرگز از او پذیرفته نمی‌شود و در آخرت از زیان‌کاران است.

از آنجا که با ظهور دین اسلام شرایع دیگر نسخ شده‌اند و مطابق مفاد آیه عمل دیگران طبق شرایع خودشان پذیرفته نیست، کسانی بر این باورند که راهی برای استناد به این قاعده وجود ندارد. در پاسخ باید گفت مراد از «عدم قبول» در آیه نپذیرفتن به لحاظ عدم مطابقت عملکرد آن‌ها با تکلیف واقعی است و این نکته با مفاد قاعده الزام منافاتی ندارد. معلوم است که آنچه در واقع به عنوان اولی صحیح است فقط احکام شریعت اسلام است. اما این مطلب منافات ندارد که احکام شرایع گذشته برای کسانی که اسلام را نپذیرفته‌اند، به منزله حکم واقعی ثانوی، برای خود آنان لازم‌الرعایه باشد. مثلاً، اگر ازدواج آن‌ها بر اساس قانون خودشان انجام گرفته باشد از دیدگاه ما ازدواج صحیح است. به سخن دیگر، ادله قاعده الزام به نحو حکومت بیان می‌کند که اگر عملی مطابق واقع نباشد، هنگامی که از شخصی که به صحت آن اعتقاد دارد صادر شود، آثار صحت واقعی بر آن مترتب می‌شود (فاضل لنکرانی، ۱۳۹۱: ۵۹).

سنت و روایات

درباره این قاعده روایات ما بر دو دسته‌اند: دسته‌ای که آشکارا واژه الزام در آن‌ها به کار رفته است و دسته دیگر که در بردارنده مفاد قاعده الزام است. در واقع در پاره‌ای از روایات واژه‌های الزام و التزام نیامده، اما حاکی از محتوای قاعده الزام است؛ همچنان که درباره برخی قواعد دیگر همین‌گونه است. مثلاً، در قاعده نفی حرج همین تقسیم‌بندی وجود دارد. در بعضی روایات واژه «عسر و حرج» به کار رفته، اما در بعضی دیگر بدون استفاده از این واژه به محتوای این قاعده پرداخته است.

الف) روایاتی که در آن‌ها ماده «لزم» به کار رفته است:

۱. «عن علی بن حمزه انه سئل ابا الحسن عن المطلقة علی غیر السنه ایتزوجها الرجل فقال الزمهم من ذلک ما الزمهم انفسهم و تزوجهن فلا بأس بذلک.» (حر عاملی، ۱۴۰۹: ج ۲۲، ۷۲).

در روایتی از علی بن حمزه، به نقل از امام کاظم^(ع)، آمده است که از آن حضرت سؤال شد درباره زنی که به غیر از سنت واقعی و شرایط شرعی طلاق داده شده است که آیا شخص دیگری می‌تواند با او ازدواج کند. حضرت فرمود ایشان را بر آنچه خود را به آن ملزم می‌داند الزام کنید. بدین معنا که اگر اهل سنت به این نحو طلاق ملزم هستند و آن را صحیح می‌شمارند، شما نیز آن‌ها را بر این اعتقاد الزام کنید و در نتیجه می‌توانید با این زن ازدواج کنید و ازدواجتان اشکال ندارد.

روایت بیان‌شده از نظر سندی، به علت وجود علی بن حمزه (که وثاقتش مورد اختلاف است و مشهور او را تضعیف کرده‌اند)، ضعیف است. نیز اگر در سند حدیث «عن بعض اصحاب علی» یا «غیر واحد من اصحاب علی» باشد، دیگر نمی‌توان حکم به وثاقت افراد کرد؛ بلکه این «بعض» مجهول خواهند بود. برخی، همچون علامه مجلسی، این روایت را مرسل و در جایی دیگر «کالموثق او الضعیف» می‌شمارند (مجلسی، ۱۴۰۶: ج ۹، ۵۲؛ فاضل لنکرانی، ۱۳۹۱: ۶۸).

از نظر دلالتی نیز به واسطه وجود واژه «من ذلک» آن را قرینه مختص به طلاق شمرده‌اند. اما چون عرف به منزله قرینه با آن برخورد نمی‌کند، می‌توانیم قاعده‌ای کلی از آن استفاده کنیم (فاضل لنکرانی، ۱۳۹۱: ۶۹).

۲. عبدالله بن طاووس در محضر امام رضا^(ع) عرض کرد: «پسر برادری دارم که دخترم را به او تزویج کرده‌ام. این شخص شراب‌خوار است و پیوسته حرف از طلاق می‌زند و به دخترم می‌گوید تو مطلقه هستی.» آن حضرت فرمود: «آیا او از برادران و شیعیان است؟ اگر از برادران توست (یعنی از شیعیان است) حرف طلاق بی‌اعتبار است و اگر از عامه است دخترت را از او جدا کن. زیرا این شخص نیت طلاق کرده است.» ابن طاووس در ادامه از امام می‌پرسد: «آیا از جد شما، امام صادق^(ع)، روایت نشده است که از زن‌هایی که در یک مجلس سه‌طلاقه شده‌اند پرهیز کنید. زیرا ایشان شوهردارند؟» حضرت فرمود: «آن سخن برای شیعیان

است، نه ایشان (اهل سنت).» یعنی هر کس دینی را پذیرفت ملزم به پذیرش احکام آن دین است. «فقال ذلك من اخواتكم لا من هولاء أنه من دان بدین قوم لزمته احکامهم.»

گفتنی است که از دیدگاه اهل سنت سه طلاق در یک مجلس قابل قبول است. ولی امام رضا^(ع) آن را نمی پذیرد. بنابراین، پس از طلاق سوم، طلاق بائن محقق می شود و قابل رجوع نیست. بر اساس این قاعده، هر کس را به باورهای خودش ملزم می کنند. بنابراین، از دیدگاه امام، کسی که طلاق داده، اگر به فقه امامیه معتقد است، سه طلاق در یک مجلس واقع نمی شود (طلاق بائن تلقی نمی شود). اما اگر از اهل عامه است، سه طلاق قبول است و باید به آن ملزم باشد (حر عاملی، ۱۴۰۹: کتاب طلاق، باب ۳۰، حدیث ۱۱). مشکل سند این روایت وجود عبدالله بن طاووس است که تصریحی به توثیق او نیست. از حیث دلالت با توجه به کبرای کلی، که در ذیل روایت آمده، مستند گویایی برای قاعده است.

۳. محمد علوی می گوید از امام رضا^(ع) درباره زنان سه طلاقه در یک مجلس که نزد شیعه باطل و نزد عامه مقبول است پرسیدم. حضرت فرمود: «اگر این سه طلاق در میان شما واقع شود، اثری نخواهد داشت و دیگران نمی توانند بر آن اثری بار کنند. اما طلاق ایشان برای شما حلال است. زیرا شما برای سه طلاق در یک مجلس اثر فقهی بار نمی کنید. اما عامه این سه طلاق را سبب برای طلاق واقعی قرار می دهد.» (حر عاملی، ۱۴۰۹: کتاب طلاق، باب ۳۰، حدیث ۹ و ۱۰). این روایت را مرحوم صدوق به نحو مرسل بدون بیان نام امام رضا^(ع) نقل و بر آن افزوده است: «من کان یدین بدین قوم لزمته احکامهم.» (ابن بابویه، ۱۴۱۳: ج ۳، ۴۰۶)؛ کسی که به دین قومی متدین است، به احکام همان دین ملزم است. (ب) روایاتی که در بردارنده مفاد قاعده الزام است:

۱. «محمد بن مسلم عن ابا جعفر قال سئلته عن الاحکام قال يجوز علی اهل ذی دین يستحلون.» (طوسی، ۱۴۰۷: ج ۹، ۳۲۲). روایت از محمد بن مسلم است که می گوید از امام باقر^(ع) درباره احکام پرسیدم. حضرت فرمود: «بر اهل هر دین هر آنچه را حلال می دانند جایز و نافذ است.» در این روایت، تعبیر به «حلال» و «يستحلون» موضوعیت ندارد، بلکه مراد و مقصود آن است که هر چیزی در هر دینی ثابت است: «یثبتون بینهم».

۲. روایت دیگر به پرسشی بازمی گردد که ابراهیم بن محمد همدانی از امام جواد(ع) پرسید و امام در پاسخ فرمود: «دانستم آنچه درباره دختری و شوهرش فرستاده ای. خداوند آنچه برای او صلاح است مقرر کند. آن ها (عامه) سوگند می خورند که اگر فلان حادثه روی دهد زن طلاق داده می شود. حال اگر آن حادثه روی دهد از منظر آن ها طلاق محقق می گردد و شما می توانید آثار طلاق را بر آن بار کنید. زیرا بر روشی که عمل کرده اند نیت طلاق بوده و در نتیجه طلاق رخ داده است؛ درحالی که اگر از دوستان ما باشد نمی توان آثار طلاق را بر آن بار کرد.» (حر عاملی، ۱۴۰۹: ج ۲۲، ۷۲).

۳. «عن عبدالرحمن البصری عن ابي عبدالله قال قلت له امرأه طلقت علی غیر السنه فقال تتزوج هذه المرأة لاتترك غیر زوج.» (طوسی، ۱۴۰۷: ج ۸، ۵۸). راوی از ازدواج با زنی می پرسد که بر اساس رأی اهل سنت مطلقه شده است و حضرت صادق^(ع) در پاسخ می فرماید: «ازدواج کند. زن نباید بدون همسر بماند.» این روایت که روایت معتبری است دلالت دارد بر اینکه آثار صحت واقعی بر طلاق اهل سنت مترتب است و دیگران می توانند با آن زن ازدواج کنند.

۴. روایت بعد پرسش عبدالاعلی از امام صادق^(ع) درباره مردی است که همسرش را در یک مجلس سه طلاق می دهد و حضرت در پاسخ می فرماید: «اگر طلاق را خفیف و سبک می شمارد ... در این صورت، باید بر طلاق ترتیب اثر داد و زوجه اش را بر او حرام شمرد.» «ان کان مستخفاً بالطلاق لزمته ذلك.» (طوسی، ۱۴۰۷: ج ۸، ۵۹). منظور از استخفاف در طلاق رعایت نکردن شرایط معتبر در طلاق است.

۵. این روایت به پرسش مکتوب ایوب بن نوح از امام کاظم^(ع) بازمی گردد که آیا ما در احکام مخالفان می توانیم آنچه را آن ها از ما به جهت احکام خودشان می گیرند بگیریم؟ حضرت نوشت: «جایز است.» (حر عاملی، ۱۴۰۹: ج ۲۶، ۱۵۸).

۶. «قال الرضا^(ع): المتعه لا تحل الا لمن عرفها و هی حرام علی من جهلها.» (ابن بابویه، ۱۴۱۳: ج ۳، ۴۵۹). در این روایت حضرت رضا^(ع) می فرماید: «عقد موقت برای کسی که طبق مذهبش آن را مشروع می داند حلال است، اما بر کسی که مطابق

شریعتش به آن اعتقاد ندارد حرام است». روشن است که حرمت در اینجا به جهت قاعده الزام است و از موارد تطبیق آن شمرده می‌شود. البته در اینجا می‌توان حرام را مکروه دانست.

۷. «سمعت ابا عبدالله یقول؛ اذا اختلط الذکی و المیتة باعه ممن یستحل المیتة و اکل ثمنه.» (حر عاملی، ۱۴۰۹: ج ۱۷، ۱۰۰).
حَلَبی از امام صادق^(ع) نقل می‌کند که اگر لیوان مذکّی (پاک) و میتة با هم مخلوط شوند، به گونه‌ای که از هم معلوم نباشد، این مختلط را به کسی که آن را حلال می‌داند می‌توان فروخت و پولش را مصرف کرد؟

درایت در روایات

شمار روایات قاعده الزام چندان هست که وثوق به صدور روایت حاصل شود. بر مبنای کسانی که در حجیت خبر واحد وثوق به صدور را کافی می‌دانند همین مقدار کافی است و نیازمند بحث سندی نیست. چه بسا فتوای ادعای تواتر اجمالی یا تواتر معنوی نیز در این روایات بعید نباشد تا چه رسد به ادعای قطع به صدور که موضوع استناد روشن است؛ چنان که علامه بجنوردی آورده است: «فالانصاف انه اذا ادّعی احد القطع بصدور هذا الکلام عنهم^(ع) لیس مُجَازِفَتاً فیما یدّعیه». تنها مشکل باقی‌مانده ضعف سند برخی از روایات در این باب است که آن هم بر مبنای جبران ضعف سند با عمل مشهور حل می‌شود. بنابراین، هم بر مبنای وثوق به صدور هم تواتر معنوی یا اجمالی هم جبران ضعف سند با استناد به عمل مشهور چندان نیازی به بحث سندی نیست (فاضل لنکرانی، ۱۳۹۱: ۶۳).

موارد استناد فقیهان به قاعده

۱. «من طلق امرته و كان مخالفاً و لم یستوف شرایط الطلاق الا انه یعتقد انه یقع به البیتوته لزمه ذلك.» (طوسی، ۱۴۰۷: ج ۸، ۵۸)؛ اگر کسی همسر خود را طلاق دهد و شرایط معتبر در طلاق را رعایت نکند، از آن نظر که خود فرد معتقد است که با چنین طلاقی جدایی حاصل می‌شود، وی به چنین طلاقی ملزم می‌شود.
۲. «ان كان المطلق مخالفاً و كان ممن یعتقد وقوع الطلاق الثلاث، لزمه ذلك و وقعت الفرقة به.» (ابن ادریس حلی، ۱۴۱۰: ج ۲، ۶۸۵)؛ اگر طلاق‌دهنده سنی مذهب باشد و همسرش را سه‌طلاقه کند و به چنین طلاقی اعتقاد داشته باشد، لازم است بر طبق اعتقادش عمل کند و جدایی واقع شود.
۳. «و لو كان المطلق مخالفاً یعتقد الثلاث لزمته.» (حلی، ۱۴۰۸: ج ۳، ۹)؛ اگر طلاق‌دهنده مخالف مذهب امامیه باشد و به سه‌طلاق در یک مجلس معتقد باشد، به آن الزام می‌شود.
۴. «لو كان المطلق مخالفاً یعتقد وقوع الثلاث حکم علیه بما یعتقد.» (حلی، ۱۴۲۰: ج ۲، ۵۳).
۵. «ظاهرهم انه لا یجوز تَغْسِیلُهُ غُسلَ اهل الولاة و لا تعرف لاحد تصریحاً بِخِلافِهِ.» (کرکی، ۱۴۱۶: ج ۱، ۳۶۸).
۶. «و جاز لنا مُناکحَهُ مُطَلِّقاتِهِ کذلک بلا خلاف یظهر بیننا بَلْ ادّعی علیه جماعه اتفاقنا.» (طباطبایی، ۱۴۱۸: ج ۱۲، ۲۳۳)؛ مناکحه با مطلقات ایشان جایز است، بدون خلاف در بین ما و جماعتی از فقیهان به این حکم اجماع کرده‌اند.
۷. «لو كان المطلق مخالفاً یعتقد الثلاث لزمته الثلاث عندنا للنصوص المستفیضة و کذا کل ما یعتقد فانه صحیح یقع به بِالْخِلافِ یعرف منا.» (فیض کاشانی، بی‌تا: ج ۲، ۳۱۶)؛ اگر طلاق‌دهنده غیر امامی باشد، که معتقد به سه‌طلاق در یک مجلس‌اند، این طلاق الزام می‌شود؛ به دلیل نصوص مستفیضة پیش ما و نیز موارد مقبول ایشان، بدون خلاف شناخته‌شده‌ای از ما، واقع می‌شود. نکته مهم در این عبارت توسعه قاعده در مواردی غیر از طلاق است.
۸. «اگر مؤمن میت مخالف را غسل دهد، باید در غسل دادن شیوة ایشان را رعایت کند.» (قمی، ۱۴۱۳: ج ۳، ۲۹۳).
۹. «انّ الکافر و المخالف یلزم بمعتقده، کان اعتقاده فیہ الصحه و هذا المقدار یصیرُ حجه علیه فی الخروج عن الملك و یدخلُ فی عموم الزمومهم بما الزموا به انفسهم.» (مراغی، ۱۴۱۵: ج ۲، ۷۲۲)؛ همانا کافر و مخالف به آنچه باور دارد ملزم می‌شود. زیرا اعتقاد او در آن صحیح است و همین مقدار بر خروج ملک از مال او (در امر وقف ولو بدون تمشی قصد قربت) بر او حجت است و داخل در عموم قاعده الزام می‌شود.

۱۰. «ثم ان المشهور على في شرح القواعد انه لا نعرف من احد تصريحاً بِخِلَافِهِ أَنَّهُ يغسل غسلهم لقلوبهم؛ الزمومهم بما الزموا به انفسهم.» (نراقی، ۱۴۱۷: ج ۳، ۱۱۳).

تکمیل بحث

نکته آخر اینکه برخی از روایات به دو قاعده دیگر استنتاج کرده‌اند و آن دو قاعده مقاصه نوعی یا تقاص عمومی و قاعده اقرار و احترام است؛ به این معنا که اگر به استنتاج قاعده الزام قانع نشویم، می‌توانیم به دو قاعده مقاصه نوعی و اقرار و احترام ملتزم باشیم (ربانی، ۱۴۳۶: ۱۳۷). تقریرکننده درس آیت‌الله سیستانی آورده است: «هذا تمام الكلام في هذه الطوائف السبع من الروایات و ظهرانه لا يمكن استفادته قاعده الالتزام منها بل المستظر منها قاعدتان الأولى قاعده المقاصد النوعیه الثانيه قاعده الاقرار و احترام القوانين». وی می‌افزاید مقاصد بر دو نوع است؛ مقاصد شخصی مستند به آیه اعتدا که بین دو شخص ایجاد می‌شود و مقاصد نوعی که زمینه آن بین قومی با قوم دیگر- مسلمین و مشرکین- به وجود می‌آید. فقیهان، حسب متعارف، مقاصه شخصی را در کتاب قضا آورده و به آیاتی استناد کرده‌اند. اما مقاصه نوعی هم با استناد به کتاب قابل استنتاج است؛ مانند «اخرجوه من حیث اخرجوكم». البته در ظاهر اخراج اولی با کسر است و اخراج دوم با فتحه. پس این دو با یکدیگر تفاوت دارند. آری، از حیث نوعی، مجتمع همان مجتمع است. برای تمیز بین قاعده تقاص نوعی و قاعده الزام فرعی را مورد مذاقه قرار داده‌اند. مطابق نقل، ابوحنیفه قائل است بر اینکه غاصب عین ضامن است، ولی ضامن منافع برای صاحب عین نیست؛ و این مطلب همان است که از آن به خراج بالضممان یاد می‌شود و امام^(ع) این فتوا را غریب شمرده و فرموده‌اند: «فی مثل هذا القضاء و شبهه تحبس السماء مائها و تمنع الارض برکتها». و این معنا در کتاب المجلد- مجموعه قانونی دولت عثمانی- در ماده ۵۵۰ آمده است و در کتاب مصادر الحق به قلم عبدالرزاق سنهوری در مقارنه بین حقوق غربی و فقه اسلامی می‌خوانیم که نظریه ضرر در فقه اسلامی محدودیت دارد که اساس آن قانون الخراج بالضممان است؛ درحالی که اجر و ضمان با یکدیگر جمع نمی‌شوند. خاستگاه این نظریه بی‌توجهی ایشان به دیدگاه امامیه است. از این رو، شیخ محمدحسین آل کاشف‌الغطا در تحریر «المجله جزء اول و دوم» این نظریه را مورد مناقشه قرار داده و رد کرده است.

بعضی گفته‌اند که اگر یک فرد شیعی عین مالی را از فردی حنفی گرفت می‌تواند او را به آنچه خود را بدان ملزم می‌داند الزام کند و آنچه را بر اساس فقه شیعی بر آن ضامن است پرداخت نکند و این از جهت قاعده الزام است که «الزمومهم بما الزموا به انفسهم.» (حر عاملی، ۱۴۰۹: ج ۲۶، ۳۲۰) و «يجوز على اهل كل ذی دين ما يستحلون.» (طوسی، ۱۴۰۷: ج ۴، ۱۴۸). دیدگاه نگارنده نیز بر همین نظر است؛ البته از باب مقاصد نوعیه و نه قاعده الزام (ربانی، ۱۴۳۶: ۱۳۷). در مقاصه نوعیه شرط است که حکم به عدم ضمان منافع بر شیعی و سنی جاری باشد؛ همان‌طور که در زمان دولت عثمانی چنین بوده است. بر شیعه جایز بوده است که از سنی اخذ کند و بر سنی هم روا بوده است که مورد را از شیعی اخذ کند و اما اگر حکم بر فرد شیعی نافذ و جاری نباشد چون حکم در دست شیعی است یا اگر حکم به دست غیر شیعه باشد و حکم طرفینی نباشد باز هم حکم جاری نمی‌شود. زیرا با روایت عبدالله بن محرز و دو صحیح ابن‌مهزیار و ایوب بن نوح هم‌خوانی ندارد. بنابراین، آنچه از جواز عدم اعطای اجر- در صورتی که غاصب شیعی باشد و مغضوب حنفی- بیان کرده‌اند به طور مطلق صحیح نیست. از این رو، ما در صورتی حکم را در حق شیعی اجرا می‌کنیم که قانون مورد عمل در زمان این حق را برای شیعی و غیر شیعی پذیرفته باشد و این موقعیت قانونی از باب تقاص نوعی طرفینی است و اگر نافذ نبود ملزم به ضمان و اجر برای منفعت است (ربانی، ۱۴۳۶: ۱۲۸).

نتیجه

قاعده الزام یکی از قواعد مهم مورد استناد بیشتر فقیهان امامیه در ابواب فقهی است و افزون بر ملزم نسبت به ملزم هم جاری است؛ چنان که افزون بر دو مذهب شیعه و سنی نسبت به سایر ادیان قابل اعمال است. و اینکه آیا قاعده الزام و محل جریان آن به موردی اختصاص دارد که کسی بر اساس آیین الهی به احکامی ملتزم باشد یا این قاعده عمومیت دارد و ملتزمین به قانون یک کشور هم به قانون همان کشور ملزم می‌شوند دانستیم که بر اساس دیدگاه برخی از صاحب‌نظران (فاضل لنکرانی، ۱۳۹۱: ۱۴۵) ادله قاعده مشعر به عموم است؛ همچنان که سیره عقلا شامل التزام به قوانین موضوعه بشری هم می‌شود.

از جمع‌بندی سخنان فقیهان نیز به دست می‌آید که از زمان شیخ طوسی اصل قاعده الزام با قطع نظر از دیدگاه باز یا بسته فقیهان در ابواب و فروعات فقهی، به‌ویژه در طلاق و میراث، روایات فراوانی دیده می‌شود که در موارد خارج از منصوصات مصداقی به آن استناد کرده‌اند و توسعه‌هایی در ملزم و ملزم داده و ادعای اجماع و وجود سیره مستمره به‌کار رفتنی است.



منابع

- ابن ادریس حلی، محمد بن احمد (۱۴۱۰ ق). *السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی*. ۳ جلد. چاپ دوم. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- ابن بابویه (صدوق)، محمد بن علی (۱۴۱۳ ق). *من لایحضره الفقیه*. ۴ جلد. چاپ دوم. قم: انتشارات اسلامی.
- آل کاشف‌الغطاء، محمدحسین (بی‌تا). *تحریر المجله*. ۵ جلد. قم: مؤسسه الامام الصادق^(ع).
- بجنوردی، سید محمدحسن (۱۴۱۹ ق). *القواعد الفقهیه*. ۷ جلد. قم: نشر الیهادی.
- حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ ق). *وسائل الشیعه* إلى تحصیل مسائل الشریعه. ۳۰ جلد. قم: آل‌ال‌بیت.
- حلی، جعفر بن حسن (۱۴۰۸ ق). *شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام*. ۴ جلد. چاپ دوم. قم: مؤسسه اسماعیلیان.
- حلی، حسن بن یوسف (۱۴۲۰ ق). *تحریر الاحکام الشرعیه علی مذهب الإمامیه*. ۶ جلد. قم: مؤسسه امام صادق^(ع).
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ ق). *مفردات الفاظ القرآن*. بیروت: دارالعلم.
- ربانی، سید محمدعلی (۱۴۳۶ ق). *قاعده الإنزام*. تقریرات آیت‌الله سید علی سیستانی، نجف: بی‌نا.
- طباطبایی، سید علی (۱۴۱۸ ق). *ریاض المسائل فی تحقیق الأحکام بالدلائل*. ۱۶ جلد. قم: آل‌ال‌بیت.
- طریحی، فخرالدین (۱۴۱۶ ق). *مجمع البحرین*. ۶ جلد. چاپ سوم. تهران: مرتضوی.
- طوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۷ ق). *الاستبصار فیما اختلف من الأخبار*. ۴ جلد. تهران: دار الکتب الاسلامیه.
- فاضل لنکرانی، محمدجواد (۱۳۹۱). *قاعده الزام*. قم: مرکز فقهی ائمه اطهار.
- فیض کاشانی، محمدحسین (بی‌تا). *مفاتیح الشرائع*. ۳ جلد. قم: انتشارات کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی.
- قمی، میرزا ابوالقاسم (۱۴۱۳ ق). *جامع الشتات فی أجوبه السؤالات*. ۴ جلد. تهران: کیهان.
- کرکی، علی بن حسین (۱۴۱۴ ق). *جامع المقاصد فی شرح القواعد*. ۱۳ جلد. چاپ دوم. قم: مؤسسه آل‌ال‌بیت.
- مجلسی، محمدتقی (۱۴۰۶ ق). *روضه المتقین فی شرح من لایحضره الفقیه*. ۱۴ جلد. چاپ دوم. قم: مؤسسه فرهنگی-اسلامی کوشانپور.
- مراغی، میرعبدالفتاح (۱۴۱۷ ق). *العناوین الفقهیه*. ۲ جلد. قم: اسلامی.
- مغنیه، محمدجواد (۱۴۲۴ ق). *تفسیر کاشف*. ۷ جلد. تهران: دار الکتب الاسلامیه.
- نراقی، احمد بن محمد (۱۴۱۷ ق). *عوائد الأيام فی بیان قواعد الأحکام و مهمات مسائل الحلال و الحرام*. قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
- Al Kashef al-Ghita', MH. (n.d.). *Tahrir al-Majalla*. Qom: al-Imam al-Sadiq Institute. (in Arabic)
- Bojnoordi, SMH. (1998). *Al-Qava'ed al-Fiqhia*. Qom: Nashr Al-Hadi. (in Arabic)
- Fazil, MJ. (2013). *Qa'edeye Ilzam*. Qom: A'emeye Athar Jurisprudence Center. (in Arabic)
- Feiz Kashani, MM. (n.d). *Mafatih al-Shara'e'*. Qom: Mar'ashi Library. (in Arabic)
- Helli, H. (1999). *Tahrir al-Ahkam al-sha'iyā 'ala Mazhab al-Imamia*. Qom: Imam al-Sadiq Institute. (in Arabic)
- Helli, J. (1988). *Shara'e' al-Islam fi Masa'il al-Halal wa al-Haram*. Qom: Isma'ilian Institute. (in Arabic)
- Horr 'Ameli, MH. (1989). *Wasa'el al-Shi'a ila Tahsil Masa'el al-Shari'a*. Qom: Al Al-Bayt Publications. (in Arabic)
- Ibn Babewayh (Sadooq), M. (1993). *Man la Yahduruh al-Faqih*. Qom: Islami Publications. (in Arabic)
- Ibn Idris Helli, M. (1990). *Al-Sara'er al-Havi le-tahrir al-fatavi*. Qom: al-Nashr al-Islami Institute. (in Arabic)
- Karaki, A. (1994). *Jam'e al-Maqased fi Sharh al-Qava'ed*. Qom: Al al-Bayt Institute. (in Arabic)
- Majlesi, M.T. (1986). *Rawza al-Motaqin fi Sharh Man la Yahzoroh al-Faqih*. Qom: Kooshanpoor Institute of Islamic Culture. (in Arabic)
- Maraghi, A. (1997). *Al-'Anawin al-Fiqhiyya*. Qom: Islami Publications. (in Arabic)
- Moghniya, MJ. (2003). *Tafsir Kashef*. Tehran: Dar Al-Kotob Al-Islamiyya. (in Arabic)
- Naraqi, A. (1997). *'Ava'ed al-Ayam fi Bayan Ghava'ed al-Ahkam va Mohemmat Masa'el al-Hala va al-Haram*. Qom: Islamic Propagation Office. (in Arabic)
- Qomi, MAQ. (1993). *Jam'e al-Shatat fi Ajveba al-So'alat*. Tehran: Keyhan Publication. (in Arabic)
- Rabbani, SMA. (2015). *Qa'eda al-Ilzam (Taghrirat Seyyed Ali Systani)*. Najaf: n.p. (in Arabic)
- Ragheb Isfahani, H. (1992). *Mofradat Alfaz al-Qur'an*. Beirut: Dar al-'elm. (in Arabic)
- Tabatabayi, SA. (1997). *Riaz al-Masa'el fi Tahqiq al-Ahkam bel-Dala'el*. Qom: Al al-Bayt. (in Arabic)
- Toosi, M. (1986). *Al-Istebzar fima iftalafa min al-Akhbar*. Tehran: Dar Al-Kotob Al-Islamiyya. (in Arabic)
- Torayhi, F. (1995). *Majma' al-Bahrayn*. Tehran: Mortazavi Publications. (in Arabic)